

گزارشی پیرامون نام کرمان

فریدون جنیدی

(کرمان شناسی - مجموعه مقالات - نشر مرکز کرمان شناسی،
به کوشش: محمد علی گلاب زاده، ۱۳۶۹، رویه ۱۵۲ - ۱۷۳)

تگ روزگار از درازی که هست همی بگسلاند سخنها ز دست
کنون نام کندز به بیکند گشت زمانه پر از بند و اورند گشت

این گفتار شاهنامه نشان می‌دهد که در گذشته نیز ایرانیان از تگ بلند روزگار ایران یا تاریخ و زندگی ایرانیان آگاه بوده‌اند و می‌دانسته‌اند که بسیاری از نامها در گذر دراز آهنگ زمان، دگرگون می‌شود و این دگرگونیها گاه از دگرگونی زبان است و گاه برای فرسایشی است که واژه حتی در درون یک زبان معین مثل فارسی دری می‌پذیرد، و صورتی تازه به خود می‌گیرد!

در مورد نخست دو مثال از شاهنامه فردوسی بسنده است. یکی در باره نام **بیوراسب** و **ضحاک** آنجا که می‌فرماید: **چنین نام بر پهلوی راندند** و دیگر درباره **اکوان دیو** که همان **اکومن** با اندیشه بد (در برابر **وهومن** یعنی اندیشه نیک) باشد می‌گوید:

گوان خوان و اکوان دیوش مخوان ابر پهلوانی بگردان زبان

پس ایرانیان می‌دانسته‌اند که روزی زبانشان گونه ای دیگر از زبانهای ایرانی بوده و با دگرگونی قابل سنجش با زبان دری، برخی واژه‌ها در آن به گونه ای دیگر بوده‌اند و در این باره در تاریخها و دیگر دفترهای زبان فارسی دری مثال فراوان است!

اکنون مهم این است که به متنی از **دینکرت** توجه نمایم که در آن پرسنده ای پرسد که چرا اهورامزدا اوستا را به زبان نهفته (**پهلوی نیهوپتک nihuptak**) فرستاد! و از این گفتار در می‌یابیم که در زمانی هم که زبان رایج ایران پهلوی بوده است، ایرانیان می‌دانسته‌اند که پیش از آن زبانی دیگر در کشورشان روا بوده است که **اوستا** بدان زبان نوشته شده است، که برای پهلوی زبانان نهفته و ناآشنا بوده است. و اینها همه نشانه‌هایی از آگاهی مردمی است که می‌دانند زبانشان به دلیل تگ دراز روزگار دگرگون می‌شود و این دگرگونی زبان، دگرگونی در واحدهای کوچک زبان یعنی واژه‌ها نیز پدید می‌آورد.

مورد دوم یعنی دگرگونی واژه‌ها در اندرون یک زبان نیز با مثالهای بایسته که از زبانهای گذشته و حال می‌آید روشن می‌شود.

در زبانهای ایرانی یک ویژگی برتر هست که در آن با پیوند میان دو یا چند واژه، واژه ای دیگر ساخته می‌شود و این ویژگی در زبانهای اشتقاقی دیده نمی‌شود.

مثال در این باره فراوان است که لازم نیست با آوردن همه آنها سخن را به درازا کشانیم. واژه **کاروانسرادار** به آسانی نشان می‌دهد که از سه **بهر کاروان** و **سرا** و **دار** تشکیل شده است و اکنون اگر به بخش کاروان آن نیز بنگریم به زبان حال می‌گوییم که آن نیز خود از دو بخش ترکیب یافته **کار** + **وان**، زیرا که دست کم در کنار همین کاروان واژه ای دیگر به نام **ساروان** را داریم که بخش انتهایی و مشترک هر دو، واژه **سار** را از واژه **کار** جدا می‌سازد و آشکار می‌سازد که **کار** نیز واژه ای جداگانه است.

پس با این حساب **کاروان سرادار** واژه ای است مرکب از چهار بخش ...، و **کاروانسرداری** پنج بخش دارد.

بسی از واژه‌ها که در زبان فارسی با یک بخش به نظر می‌آیند در زمان باستان به پیروی از همین قاعده ترکیب از دو یا چند بخش تشکیل گردیده‌اند.

مثلاً واژه **اندروز** که در اوستا به گونه **هن درز han-dareza** بوده است که بخش نخستین آن **هن** گونه ای دیگر از واژه **هم** است و بخش دوم آن **درز** که همین واژه **درز** امروز است که در واژه مرکب **درزیگر** نیز بر جای مانده است و بر روی هم معنی تجربیات گذشته کسی به آینده شخص دیگر پیوند می‌خورد. (۱)

واژه **انباز** به معنی شریک از دو بخش **هم** + **باز** تشکیل شده و «هم» با تبدیل **م** به **ن** بگونه **هنباز** و با تبدیل **ه** به **الف** به گونه **انباز** در آمده و در اصل به معنی دو یا چند کس است که در کاری هم باز هستند و با هم حرکت می‌کنند.

اکنون این واژه **هم** با ترکیب **الف** و **نون** در **انجمن** به چشم می‌خورد که در اصل **هن گامن** بوده است که بخش دوم آن از ریشه **گم** اوستایی به معنی آمدن است و **هنگامن** یا **انجمن** به معنی کسانی است که با هم همگام هستند.

واژه **هچا اپائیری** از دو بخش **هچا** به معنی از در اوستایی و **اپائیری** به معنی **بالا**، در پهلوی به صورت **هچ آپر (هچپر)** در فارسی **ازبر** یا **زبر** است. پس واژه **زبر** مخالف واژه **زیر** از دو **بهر** از + **بو** به معنی از بالا درست شده است.

این واژه از دورترین هنگام در تاریخ زبان فارسی درست به گونه **زبر** بر جای مانده و گونه **ازبر** آن ناپدید شده است. اما در سیر تحول این واژه از **هچا** به **هچ** پهلوی کهن و به **اچ** در زبان کهن آذربایجان و به **اژ** در پهلوی نو به ویژه در **پازند** که در برخی از وقف نامه‌های کرمان شخصا دیده‌ام (۲) و از **اژ** به **از** در فارسی دری و پس از آن با افتادن **ا** از آغاز به صورت «ز» و پس از آن با افتادن

کسره نهایی ز در واژه‌های مرکب مثل **زیشان، زآنان، زو = از او** از کمترین شکل **هچا** به صورت ساده ترین واک یعنی **ز** بدون مصوت انتهایی در آمده است .

گمان می‌برم که این مثالها برای توجه به دگرگونی واژه‌ها در زبانهای ایرانی یعنی زبان کهنسالی که گونه‌های کهن و میانه و نو آن، با هم کاربرد دارد در حد این سخنرانی بسنده باشد اما بی مورد نیست که در یک

هنگامی که با ترکیب دو واژه یک واژه دیگر به وجود می‌آید، به دو واژه سه واژه در جهان سخن داریم و اگر بخشهای اول یا دوم این واژه صورتهای تازه ای، بنا به تلفظ تازه، به خود بگیرند، با هرگونه تازه تلفظی، گونه ای دیگر از واژه ترکیبی پیدا می‌شود و بدین ترتیب لحظه به لحظه به تولد واژه‌های تازه در زبان فارسی می‌انجامد و موج به موج به گسترش زبان کهن و ژرف فارسی دری یاری می‌رساند .

مثال از ترکیب دو واژه **هن** و **باز** هفت گونه واژه بگنجینه^۴ واژه ها افزوده می‌شود :

هنباز + همباز + انباز + هن + باز + آن + هم

xxx

با این گفتار می‌توان به بخش دوم سخن اندر شد :

در زبانهای کهن ایرانی چون اوستا و فارسی باستان ریشه **کن** به معنی همین **کندن** امروزی به کار می‌رفته است و **فرکنتن** یعنی **آغاز به ساختن** ساختمان یا شهر. در **نامه شهرستانهای ایران** آمده است (۳) و با تبدیل **ن** به **ر**، **کردن** نیز به معنی **ساختن** بسیار کاربرد داشته است. از جمله : شهرستان **زرنده** یا **زرنک** را نخست **گجسته فرسیاک (افراسیاب) تور کرد ...** یعنی ساخت، بنا کرد .

چرا **کندن** و بعد **کردن** به جای **ساختن** مرسوم بوده است ؟ زیرا که نخستین خانه‌هایی که بشر یا لاقبل نیاکان دور ایرانیان برای خویش ساخته‌اند، با **کندن** در زمین و **کندن** غارهای دستکرد همراه بوده. تبر یا کلنگ سنگی یکسده هزار ساله ایران که اکنون در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود نشانه آشکار کندن برای ساختن خانه است و خوشبختانه در همین نزدیکی کرمان **میمند** نیز هنوز خانه‌های کنده شده از دوران دور برای فرزندان به جای مانده است که برخی از فرزندان این انجمن نیز در باره آن گفتارها دارند .

صورت دیگر این واژه **کردن** را با چند مثال بررسی کنیم تا بتوانیم به **کننده** بازگردیم. شهرستان **دارابکرت** با تخفیف **ت** به **دال** به گونه **دارابکرد** و **آنگاه دارابگرد** و **آنگاه دارابگرد** و پس از آن **دارابگرد** درآمده. یعنی شهری که **دارا** آنرا کرد یا ساخت و به همین صورت نامهایی دیگر چون

دستجرد، ویروجرد یا بروجرود و مثل آن در فارسی دری داریم که معرب گونه دستگرد و ویروجرد و بهرامگرد و غیره است.

پس همین پسوند گرد فارسی در زبان خویشاوند روسی به گونه گراد به معنی شهر در آمده و با ترکیب با نامهای تازه شهرهایی یا نامهایی بنام **لنینگراد** و **استالینگراد** ساخته‌اند. شهر **بلغراد** پایتخت یوگسلاوی نیز به زبان سربی به صورت **بنوگراد** است که بخش اول آن همان **بغ** فارسی به معنی ایزد است که در **بغداد** نیز دیده می‌شود (یا شنیده می‌شود) که به زبان روسی **بُغ**. در تورانی **بک** یا **بگ** یا **بیگ**، در انگلیسی (**big**) **بیگ** به معنی بزرگ باقی مانده است و در نام برخی جاهای **ایران‌شهر** صورتی دیگر به خود گرفته: چون کوه **بغستان** که امروزه **بیستون** تلفظ می‌شود و شهر **بغدخت** که **بیدختش** می‌خوانیم و شهر **بجستان** که در آن **بغ** به **بج** تبدیل شده است و بدین ترتیب معنی **بلغراد** همان **بغ کرت**، یا **ایزد کرد** یا **خداداد** یا **بغداد** است!

اکنون که رد پای واژه کرت و کرد و گرد ایرانی را تا بلغراد دنبال کردیم اگر از بنده پرسید: پسوند **گارت** در شهر **اشتوتگارت** نیز همین **گرد** و **کرد** ایرانی به معنی شهر است و بخش نخست آن نیز **اشتات** یا **ارشتات** ایرانی نام یکی از نیروهای مورد ستایش ایران باستان است که از او به معنی افزاینده و پروراننده جهان و کلام راستین یاد شده است (۴) و نیز همین **اشتات** نام روز و نگهبان روز بیست و ششم هر ماه در گاهشماری ایران باستان و زرتشتیان امروز است و یکی از نیایشگاه‌های زرتشتیان کرمان که مثل همه آنها از سوی مردمان نیک‌اندیش و مهربان و یکرنگ مسلمان کرمان نیز گرامی شمرده می‌شود. و در آن شمع روشن می‌کنند زیارتگاه **شاه اشتاد ایزد** است که به گویش کرمان **شاه اشتریزد** خوانده می‌شود.

چند نظر درباره مهاجرت‌های آریاییان پیشنهاد شده است که یکی از آنها پیشنهاد برخی از غربیان است که مهاجرت را از **رودبار دانوب** و **نواحی مدیترانه ای** به دیگر کشورها از جمله ایران می‌داند. این نظر مورد اتفاق همه مورخان و پژوهندگان غربی نیست.

نظر دیگر آن است که مرکز و میانه جهان **خونیروث بامیک** یا **خونیروس درخشان** یا **ایرانویج** و **ایران مرکزی** است و مهاجرت از این سوی به جاهای دیگر صورت گرفته است.

این نظر اگر مورد اتفاق همه صاحب‌نظران جهان نباشد از این حیث همانند نظر نخستین است. اما این قدر هست که در کتابهای کهن ایران و هندوستان به آثاری که مؤید این نظر و بیان‌کننده این نظر است برمی‌خوریم. ما کوشش می‌کنیم تا با دلیلهای بیشتر این نظر خود را به صورتی که جهان علم (نه جهان زور) بپذیرد، پیروانیم و در آینده مدارک و مؤیدات بیشتر برای آن ارائه داریم.

بر اساس این نظر، ایرانیان کهن هنگامی که از ایرانویج به دیگر جایها می‌رفتند و اندیشه و زبان و آیینهای خویش را با خود به مرزهای جدید می‌بردند و برخی از نامهای کهن در شهرهای اروپایی معنی در زبان فارسی دارد و اگر پژوهشگری ایرانی یکباره **پاریس** و **پاریز** را به هم مقایسه می‌کند نباید که به شگفتی از سوی نگرندگان مواجه گردد زیرا که این همانندی در ده یا سدها یا هزاران واژه و نام دیگر نیز دیده می‌شود.

اکنون از واژه **گرت** و **گرد** بسوی واژه **کن** باز می‌گردیم.

این واژه در **کنت** پهلوی به معنی شهر و از جمله در **سمرکنت** که کم کم به گونه **سمرقند** در آمده است، باقی است و در تورانی با تخفیف **ت** به **دال** به گونه **کند** به معنی **ده** یا **روستا** روایی دارد و همین تلفظ تورانی با افتادن **میانوند غنه ای** «ن» به گونه **کد** در واژه **مربک کدخدای** فارسی دری برجای است و چون **کدخدا** به معنی بزرگ و صاحب ده است پس **کد** در زبان فارسی معنی **ده** را می‌دهد که واژه **کدیور** یعنی باغبان و کشاورز و ده نشین از آن درست شده است. **کنت** به گونه **قند** در **سمرقند** و **قندهار** به گونه **جند** در **بیرجند** و به گونه **زند** در **هرزند** و به صورت **گنج** در **گنج**، **گنجه** و شهر **گنجه قفقاز** و **اورگنج** شمال خراسان بزرگ و به صورت **غند** در **ازغند** خراسان و ... برخی از شهرها و روستاهای ایران زنده است.

روستای بزرگ و نامدار **کن** در شمال غرب تهران در پیوستن به حرف صدا دار پس از خود **دال** انتهایی را نیز نشان می‌دهد و هنوز نیز اهالی **کن** با صفت یا نام **کندی** مشهورند که **دال** آن در برخورد به حرف **صدا دار «ای»** خود را نشان می‌دهد.

مثالی در میان تهرانیان پیشین بود که اگر کسی می‌پرسید «ساعت چنده؟»، پاسخ می‌شنید **سولوقون بالای کنده!** که در این جا نیز **دال**، خود را در برخورد با «ا» یا «است» پایانی نشان می‌دهد. در دستورهای زبان فارسی می‌نوشتند که اسامی که به هاء غیر ملفوظ ختم می‌شوند در جمع با «ان» هاء در آنها به گاف تبدیل می‌شود مثل **پروانه** و **پروانگان** یا **دیوانه** و **دیوانگان**. آن دستور نویسان چون همراه با **تگ** دراز روزگار سخن فارسی حرکت نکرده بودند نمی‌دانستند که این واژه در اصل **پروانک** بوده که با تخفیف **کاف** به **گاف**، **پروانک** شده و آنگاه با افتادن **گاف** به گونه **پروان** با فتح «ن» انتهایی در آمده است که هرگاه به حرف صدا داری برخورد کند خویش را نشان می‌دهد: **دیوانگان**، **فرزنگی**، **پروانک** که در اولی با برخورد به آن در دومی به **ای** و در سومی به **آک** برخورد کرد و خویش نشان داد (۵).

پس این روستای **کن** تهران پیش از این همان «کند» بوده است که **دال** آن به مرور افتاده و **کن** نامیده می‌شود.

با افتادن میانوند غنه ای ن از کند، کد به دست می آید که باز به معنی خانه در واژه مرکب **کدبانو** در زبان فارسی زنده است و با تبدیل **د** به **ت**، **کد** به صورت **کت** در می آید که با تلفظ **کت** در زبان شیرین کرمانی به معنی اتاق یا نخستین عنصر ساختمان است .

گونه **کنت** این واژه را که در سمرکنت بر زبا می آید، در زبان انگلیسی به صورت **کانتری** در آمده به دو معنی **کشور روستا**، که اولی بزرگترین مجموعه ساختمانی در یک میهن و دومی کوچکترین مجموعه ساختمانی در کشور است و در زبان فارسی کدخدای جهان و کدخدای روستا و کدخدای خانه و نیز کدخدا به معنی داماد داریم.

اکنون گونه **دیگر کن** را با تبدیل **ک** به **شین** بررسی کنیم. زیرا که کاف قابلیت دگرگونی به **شین** و **خ** را دارد و مثال آن **مکانیک**، **مخانیق** و **ماشین** یا **میکایل** و **مخایل** و **میشل** است .

کن به **شن** بدل می شود و **شن** به معنی خانه در واژه **مرکب گلشن** یعنی جایگاه گل هنوز زنده است و در زبان آذری **شن** به معنی خانه زنبور عسل روایی دارد که در برخی جاها آنرا **شان** یا **شانه** می خوانند . روستای **بغ شن** در نیشابور به معنی خانه بغ یا ایزد یا بزرگ و مهتر، یک مورد دیگر از نامهایی است که **شن** در آن زنده است .

با تبدیل **ک** به **خ** با تلفظ **خنه** در خراسان. در واژه مرکب **گلخن**.

با تبدیل **خ** به **خان** و **خانه** .

با تبدیل **شن** به **شان** در کاشان و کوشان و شاندرمن و شاندیز و لوشان رشت ... و آشیانه. اکنون که این همه گونه ها را بررسی کردیم تبدیل **کان** به معنی جایگاه و خانه را به عنوان یک پسوند در آتورپاتکان، جایگاه آتورپات یا جایگاه آذربد و نگهبان آتشکده آذرگشسب (آذربایجان معرب) دنبال کنیم :

کان در آتورپاکان، خارکان شیراز و جوکان فیروزآباد و چاه بهار.

گان در گریگان مشهد و گرگان و تویسرگان و کوهگان جیرفت.

جان در سیرجان و لاهیجان و دمنجان نیشابور .

زان در گلزان خوی و کوزان خوی و لویزان تهران .

دان در قندان و نمکدان و همدان و هوشدان بندرعباس .

تان در هگمتانه، اکباتان و کوتان بیجار .

ستان در گلستان، بوستان، اردستان و اهرستان یزد .

ران در چمران ساوه، شمران، سمیران همدان، کسران همدان .

لان در کولان خوی و سندیج و لانه و کسلان میانه و کسیلان مهاباد .

سان در سانتیز زنجان، سان یان میانه، سان بران اهر، کسان مشهد .

شان در کاشان، کوشان ایرانشهر .

خان در خانه، خانه کردستان و کوخان سقز .

هان در کوهان شاهرود و اصفهان و دماوند، سپاهان، ماهان (۶) و اردهان ارمنستان و سُبهان دامغان (۷)
یان در کویان آباد و ایبانه (آب یان) نطنز(نتنز) و کردیان جهرم و مشهد و تهران، گل یان قوچان و
تویسرکان و سنندج و شیراز و شاهی .

اکنون که این صورتهای را که همه پسوند جا و مکان است و برابر قوانین زبان قابل تغییر به یکدیگرند،
دیدیم به برخی تغییرات دیگر اشاره باید کرد :

گک قابل تبدیل به و است : در **گشتاسب** و **ویشاسب** و در **گل** و **ول** و **ویتارتن پهلوی** و **گذاردن** ...
پس **گان** قابل تبدیل به **وان** است که آن نیز به معنی جایگاه در شهروان ارمنستان، در سیروان کردستان،
در ایروان قفقاز، در سراوان و مریوان کردستان و کردوان کرمان و شیروان قفقاز و در دوان بوشهر و
گیلوان رنجان و گریوان بجنورد دیده می شود. وان به معنی جایگاه و خانه که در واژه **ایوان** فارسی و
نیز **ایو** (=خانه) تورانی به خانه کاربرد دارد .

وان با تبدیل **آ** به **ای** به صورت **وین** در می آید که در قزوین و خورویین، وینه کرمانشان، وینی سپاهان
و وینق تبریز زنده است .

ن قابل تبدیل به **ل** است و از اینجا **وین** به **ویل** تغییر شکل می دهد که در فرانسه به معنی شهر است و
واژه های ویلاژ فرانسه و ویلا و نیز ویلیج انگلیسی از آن برآمده (۸) و همین واژه در اردبیل (= اردویل =
شهر آرد) (۹) و هرزویل گیلان و ویله در شاه آباد و سنندج و لوندویل در آذربایجان شرقی و آرویل و
ارویله کردستان غربی هنوز کاربرد دارد و همین ویل با تبدیل **و** به **ب** در اربیل کردستان و اردبیل و به
صورت **بُل** در کابل و زابل و به صورت **پُل** به معنی شهر در یونانی آکروپل و آگروپلیس ... درآمده
است .

باز گردیم به **هان** که در آن نیز **ن** قابل تبدیل به **ل** است پس **هال** نیز به معنی جایگاه باید باشد و
چنانکه می دانیم **hall** انگلیسی همین معنی را دارد که خود انگلیسیان آن را **هول** می خوانند .
اکنون این واژه در اردهال (ارد + هال = جایگاه آرد) کردستان (۱۰) هنوز هست و به گونه **هول** نیز در
هولیر کردستان غربی بر زبان می آید .

گونه ای دیگر از **هول**، **هوش** **howsh** است (۱۱) که در هوش تویسرکان و بروجرد و هوشجان شهر
کرد و هوشدان هرمزگان و نیز **هوش** به معنی سرا و حیاط خانه در کردی و لری و نیز به صورت **اوشو**
owsho به همین معنی در آباد است. این **هوش** نیز همانست که در انگلیسی **هاوس** خوانده می شود!

و جالب این است که بدانیم به همین تلفظ انگلیسی آن نیز دو روستا به نام هوس در مشهد و فردوس خراسان داریم .

واژه‌هان با تبدیل ن به م به صورت **هام** یا **هوم** home انگلیسی درآمده که همان خانه است و در ایران نیز در هومدان چاه بهار و هومه بروجرد و هومان اصفهان برجای مانده .

باز، و به ف تبدیل می‌شود و **وان** را به **فان** دگرگونه می‌سازد و **فان** به معنی جایگاه در گیفان بجنورد دیده می‌شود و باز **فان** به **فون** تغییر شکل می‌دهد که در تیسفون باستانی برجای مانده است .

باز **ک** تبدیل به **غ** یا **ق** می‌شود و **کان** را به **غان** یا **قان** بدل می‌سازد و اثرش در گیرفان سیرجان و دامغان و نوغان فریدن و نوغان مشهد و ورقان تهران و سلمقان بجنورد و ورقان میانه و اهر دیده می‌شود. باز **دان** به **دین** مبدل می‌شود و دین به معنی جایگاه در خوردین تهران و وردین اهر (وردین بالا و وردین پایین) ورکندین بیرجند!

دان به **دون** تبدیل می‌شود و دون در زبان ارمنی به معنی خانه است! و نیز در بسیاری از گویشهای ایرانی دون به جای دان به کار می‌رود، چون قندون، نمکدون ... و نیز خاردون سیرجان و جیرفت .

ران به **رام** دگرگونه می‌شود در رامهرمز = شهر هرمز، رام اردشیر خوره = شهر فر اردشیر و رامجرد شیراز و رامجون سیرجان و رامیان گرگان .

باز **رام** به **روم** یا **رم** تبدیل می‌شود که در سمیرم و تارم (طارم) و رومان سیرجان و رُمک تنکابن ... دیده می‌شود و این همان room انگلیسی به معنی اتاق است!

از این تغییر گونه‌ها فراوان است و این گفتار توان در بر گرفتن همه آنها را ندارد و در این بخش به یک گونه شگفت از این دگرگونی‌ها اشاره می‌کنم و گفتار را در این بخش به پایان می‌رسانم .

در مشهد روستایی بسیار زیبا به نام **اَزْغَد** وجود دارد که آن را **اَزْغَنَد** نیز می‌خوانند که روشن است که **غَد** و **غَنَد** صورتی دیگر از **کَد** و **کَنَد** است که پیش از این بررسی کردیم .

این روستا ویژگی‌های فراوان دارد و از جمله آنکه اهالی آن بسیار به سنتهای پیشین دلبسته‌اند و سالها با وزارت راه مبارزه کردند که راه بدانجا کشیده نشود، چون بیم آن را داشتند که با کشیده شدن راه و باز شدن پای شهریان بدان روستا، نشانه‌های زندگی کهن در آن بر هم می‌خورد ... و یکی از نشانه‌های تداوم اندیشه‌های باستانی را در آنجا تداوم هردو گونه نام **اَزْغَد** و **اَزْغَنَد** باید جستجو کرد، که اگر زمانی، در زبان، **غَنَد** به **غَد** تبدیل شد، اهالی آمادگی آنرا نداشته‌اند که گونه کهن آن را فراموش کنند و آن را نیز همراه گونه نو به کار گرفته‌اند!

اکنون سخن شگفت در این جا است این روستا نام دیگری نیز دارد که بیشتر خودشان آن نام را به کار می‌برند و آن **زِغِی** (zegey) یا **زِغِی** است و چون در بررسی واژه هچا و دگرگونی پیوسته آن تا ز

دانستیم که بهر آغازین این نام «ژ» کوچکتر شده^۱ از است، پس تردید نیز نمی توان داشت که غی یا قی آن نیز صورتی دیگر از **غد** و **غند** است و باین ترتیب به همه پسوندهای مکان که پیشتر از این بدانها اشاره کردیم، اکنون باید پسوند **غی** را نیز بافزاییم و چون هیچکس از ظاهر چنین واژه ای معنای آنرا در نمی یابد و تصور هم نمی کند که ممکن است این پسوند، با کند و جند و زند ... و با شان و دان و وان و روم هم معنا باشد، باید از اینجا سنجید که در این نامها چه تغییرات دیگر رخ داده و چه پسوندها و پیشوندهای دیگر به زبان فارسی افزوده شده باشد که به یکی از آنها به یاری همت و سخت کوشی و پافشاری از **غدیان** خراسان دست پیدا کردیم!

معنای نابجا در نامهای ایرانی

در این بخش به گونه ای بس کوتاه به بررسی برخی نامهای ایرانی می پردازیم که بنا به ظاهر آن معنایی تصور کرده اند.

از نامهای مشهور یکی **همدان** است که بنا به ظاهر آن را **همه دانا** یا **همه دان** معنی می کنند که نشانه از دانایی همه مردمان است و اگر چه در دانایی مردمان همدان و همه^۲ مردمان ایران سخنی نیست، اما می دانیم که آن نام در آغاز **هگمتانه** بوده است و به مرور روزگار به همدان تبدیل شده است. دیگر نام تبریز است که ظاهر آن از **تب + ریز = ریختن** تشکیل شد و افسانه ها ساخته اند که یکی از زنان خلفا تب داشته و تبش در اینجا ریخته است و بدین روی اینجا را تبریز می گویند!

استاد دانشمند یحیی ذکاء در گفتاری دلپسند روشن می دارد که این واژه در اصل **گرمروود** معنی می دهد و چون گفتار ایشان تا آنجا که من می دانم هنوز در جایی به چاپ نرسیده است از داخل شدن به جزئیات آن خودداری می کنم.

از این دو شهر نامبردار که بگذریم، بسیار از این نامها هست که ظاهر آن معنی را دگرگون می سازد، مثل **رقاصان گناباد** که معنی **رقصندگان و بازیگران** را دارد و چه مایه شوخی و داستان که در این باره به وسیله همسایگان نشان فراهم آمده:

اما روشن است که این نام **رغاسان** است و **سان** آن همان پیشوند است که پیش از این دیدیم و بر روی هم جایگاه فروغ و روشنائی است، زیرا که «رغ» در زبان اوستائی بدین معنی است. دیگر **دامغان** است که به ظاهر جمع **مغ** را در خود به عنوان پسوند دارد، اما چنین نیست و **غان** پسوند کن است که همان **کان** جایگاه باشد.

دیگر، نام **ماهان** کرمان است و پیش از این نیز گفته شد و پسوند آن **هان** است و واژه جمع ماه نیست زیرا که یکی ماه بیشتر نداریم.

از این مثالهای کوتاه به خوبی می‌توان پی برد که **کرمان** نیز چنانکه در کارنامه اردشیر بابکان آمده است جمع کرم نیست و پسوند آن **مان** به معنی جایگاه و میهن و جای ماندن است .

میهن در اوستا **مئین** (maēthana) آمده است و به گونه پسوند در برخی نام شهرها دیده می‌شود. از آنجمله نام باستانی شهر **خمین** است که **هومئین** به معنی **میهن خوب** یا **میهن نیک** و **جایگاه نیکو** است .

همین واژه به صورت **میتن** در **فرمیتن** کرمان برجای مانده است و با تبدیل **ث** به **ه** به صورت **مئین** و **میهن** در آمده است که بیشتر با **مان** همراه است .

که شاه جهان است مهمان تو بدین بینوا میهن و مان تو

(فردوسی در داستان بهرام گور و ماهیار)

میهن و **مان** نیز جایی است که پس از کندن و کرتن و کردن و ساختن در آنجا می‌نشسته‌اند و می‌مانده‌اند و معنی نشستگاه و اقامتگاه را دارد و همین **مان** بخش دوم واژه **کرمان** را تشکیل می‌دهد (۱۲) و اینجا به سخن آغاز این گفتار برگردیم که کرمان نیز مانند بسیاری از نامهای ایرانی از دو بخش برآمده است و چون بخش پایانی آن را دانستیم، اکنون می‌باید به معنی آغازین آن پردازیم!

بهترین راه برای پی بردن به بخش نخست هر نام که اینچنین باشد، فراهم آوردن جدولی است که صورتهای گونه گونه پایانی آن را به دست بدهد و از آنجا به دگرگونی‌های بخش آغازین آن بنگریم و در برخی از حالات به اصل واژه در بخش آغاز برسیم .

این جدول را با **کوران** که نام چهار روستا در سراوان، ارومیه، شهرکرد و مهاباد است آغاز کنیم و اکنون دیگر به خوبی می‌دانیم که **کوران** جمع **کور** نیست!

کوران در سراوان، ارومیه، شهرکرد و مهاباد

کوشان در ایرانشهر

کوگان در خرم آباد و بندرعباس

کوزان در فومن

کوسان در مشهد

کویان در آباده

کوتان در بیجار

کوجان در اصفهان و اهر

کوخان در سقز

کولان در کرمانشاه، خوی و سنندج

کوهان در شاهرود، اصفهان و دماوند

کوه گان در سراوان، کوهوگان در جیرفت!

بررسی این جدول آشکار می‌کند که همه این نامها در پیشوند کو یا کوه مشترکند، زیرا که کوه و کو دو تلفظ از یک واژه‌اند، چنانکه شاه و شا (۱۳) و بنابراین تمام نامهای این جدول یک معنی دارند و آن زیستگاه یا جایگاهی برفراز کوه است.

کوه - گر

در اوستا دو واژه برای کوه هست یکی کئوف (kaōfa) به دبیره^۱ اوستایی **𐬀𐬎𐬎𐬀** که آن به معنی کوه یگانه، یا کوهی مخروطی و کله قندی (۱۴).

این واژه در پهلوی کهن به صورت کُوپ (kōp) به دبیره اوستایی در آمده است که هنوز در چند واژه صورت کهن خود را نشان می‌دهد:

۱. کُپه: کپه خاک یا سنگ که کوه کوچک خاکی یا سنگی باشد.
۲. شیر کُپی: در شاهنامه از شیری به نام شیر کپی نام برده می‌شود که برخی آن را با (ک با زبر) می‌خوانند و درست نیست و این همان شیر کوهی است که کوچکتر از شیر دشت است و اکنون نیز در برخی جاهای جهان زندگی می‌کند. این شیر خطرناک بر دست بهرام چوبینه در توران کشته شد.
۳. لاله کُپی: نام ایرانی شقایق (۱۵) است که در نیشابور هنوز به همین صورت به زبان می‌آید. لَل کپی (lala-koppi) که تلفظ عمومی آن در ایران لاله کوهی می‌باشد.
همین واژه در پهلوی به گونه کوف (kōf) در آمده که هنوز بر نام شهر کوفه زنده است (۱۶).
واژه دیگری که برای کوه هست گئیری (gairi) به دبیره^۲ اوستایی **𐬀𐬎𐬎𐬀** که برای سلسله کوه یا رشته کوه به کار می‌رفته است.
این نام در پهلوی به گونه گور در آمده و در واژه پیشخوارگر یا کوه پتیشخوار برجای مانده است. واژه دیگری که این نام را در خود دارد گرشا یا گرشاه است که لقب کیومرث باشد زیرا که کیومرث پادشاه کوه نیز نامیده می‌شد.
چون قابل تبدیل به ل هست این واژه را گلشاه نیز می‌خواندند که برخی از نویسندگان آنرا با کسر گاف خواندند که چون آن را به عربی ترجمه کردند ملک الطین شد، باز آنکه درست با فتح گاف است که ترجمه عربی آن ملک الجبل است.
نامی دیگر بر شهری دیگر در ایران هست که مؤید این سخن است که آن گلپایگان باشد.

امروز ما بهر نخست این نام را **گُل** می‌خوانیم اما روشن است که آن نیز **گَل** به فتح گاف بوده است زیرا که در همه کتابهای جغرافی قدیم که به زبان تازی نوشته شده آن را ضبط کرده‌اند (به تصریح با فتح ج) و **جَر** با فتح ج، **مَعْرَب گَل** یا **گَر**، با فتح **گَک** است. (= جرفاذقان)

کوهی در میانه نیشابور و سبزوار هست به نام **بَغ جَر** (baghjar) یعنی کوه بغ یا کوه ایزد هم اکنون نیز چند روستا و شهر در ایران هست که نام **گَر** را همراه خود دارند چون:

گَر دَنَه به معنی کوه یا فراز کوه

گَر نِیَه در نیشابور

گَر یَکَان در مشهد

گَر یَوَان در بجنورد

گَر کَان در اراک و خرم آباد

گَر یَفَان در سیرجان

گَر گَان در کرمان

خوشبختانه با نام **گَر کَان** زادگاه **شیخ ابولقاسم گَر کَانی** همه آشنایی دارند و هنوز با فتح **گَک** (و حتی فتح **ر** garakaan) خوانده می‌شود و از آنجا که **گَر** تبدیل به **گَل** می‌شود چند نام دیگر را که با **گَل** آغاز می‌شود با هم بخوانیم:

گَل زَاه در خوی

گَل پَایگان

گَل وَان در ارومیه

گَلِه سَرخ در بروجرد

گَلِه کَلَا در ساری

گَل یَان در قوچان، تویسرکان، سنندج، شیراز و شاهی

گَل چَال سَر در ساری

با مقدمات پیشین دریافت معنی این نامها برای ما روشن است. با اینحال اشاره دیگر نیز به یکی دو نام از این گروه را بایسته می‌دانم.

نام **گَلِه سَرخ**، نشان از کوه سرخ می‌دهد، زیرا که هیچ گله گوسفند یا گاو در جهان سرخ نمی‌باشد. بنابراین گله کلا نیز قلعه فراز کوه است نه جایگاه گله گوسفند، زیرا که در ایران باستان همه روستاها گله ای نیز داشتند!

گاف سبک شده **کاف** است و بنابراین **کل** (با فتح ک) گونه دیگر و کهن تر از گل است که به جست و جوی آن در برخی از نامهای ایران می‌پردازیم:

کل وان در خوی و اردکان (این نام را به گل وان در ارومیه بسنجید)

کله گاه در بهبهان (با گله سرخ در گله کلا بسنجید)

گله گاه در میانه

کلیدر (۱۷) در نیشابور

سن کلیدر در نیشابور

کلیمان در تالش

کلیگان در آمل

کله گراز در پشتکوه که نمی‌تواند کله گراز یا سر گراز باشد، بلکه کوه گراز است.

کله سرا در تالش

کله سر در اردبیل، همدان، زنجان و قزوین که بی‌گمان سر کوه، بالای کوه معنی می‌دهد.

کله پشته در تنکابن که پشته و کوهی است.

و از همه بالاتر **کل بلند** در تویسرکان که معنی کوه بلند را می‌دهد.

اکنون نوبت به **کله قند** می‌رسد! و این لقب قندی است که چون کوه می‌باشد. و گر نه، سر قند از آن

بر نمی‌آید، زیرا که به بخش پایین آن نیز ته کله قند می‌گویند! (۱۸)

به پایان گفتار نزدیک می‌شویم و اکنون به زبانهای فارسی باستان (سنگنوشته‌های هخامنشی و اوستا)

بازگردیم که در این زبانها وجود ندارد و همه واژه‌هایی که بعدها با ل در زبان پهلوی یا فارسی و

کردی و بلوچی و ارمنی ... آمد در آن زبانهای دور، با «ر» آمده است، پس واژه کُل در زمانی کهن تر

کر (با فتح کاف) بوده است که از آن نیز می‌توان در نام چند جای ایرانشهر نشان یافت:

کرزان در تویسرکان (با گل یان در تویسرکان بسنجید)

کرکان در اراک، ملایر و بندر انزلی

کرگان در هرمزگان، تبریز، اردبیل و خرم آباد

کریان در کرمانشان و هرمزگان (با گل یان تویسرکان بسنجید)

و بالاخره **کرمان**! به معنی شهری بر فراز کوه یا میهن کوهستانی که معنی دوم را به دلیلی که در آینده

می‌آید بهتر می‌دانم.

در زبان پهلوی این نام به دو گونه **کرمان** (۱۹) با فتح کاف و **کیرمان** (۲۰) با یای مجهول آمده است

اما به دلیل افسانه دروغی که در کارنامه دروغ اردشیر بابکان آورده، و این شهر زیبا و آرام را مسکن

کرم دروغین معرفی کرده‌اند، کم کم تلفظ کرمان با فتح کاف فراموش شد و کرمان با کسر کاف مشهور گردید که هم اکنون نیز چنین است. اما روشن است که دو گونه تلفظ پهلوی این واژه نظر به افتادن یکی از آواها در واژه اوستایی است:

نخست: کرمان karmān که در آن آوای ای، گنبر از آن فرو افتاده است.

دوم: کیرمان kirmān که در آن آوای «آ» از گنبر افتاده.

برای گونه نخست شاهی دیگر در ایران داریم و آن نام کوه کرکس است که با زیر «ک» خوانده می‌شود. برخی برای معنی نام کرکس بنا را به ظاهر آن گذاشته و می‌گویند که این کوه جایگاه کرکس پرنده گوشتخوار بوده است باز آنکه روشن است که کرکس در همه جای ایران و جهان هست و نه تنها در یک کوه.

پس بخش آغازین این نام کر همانست که در گر و گرشاه و پتیشخوار گردیدیم که خود معنی کوه را دارد و اگر بخش دوم آن کس که در گذشته «که» خوانده می‌شده به معنی که و کوچک باشد، کوه کرکس را با کوه بزرگی در نزدیکی آن سنجیده‌اند و اگر کس این واژه همان کث در نام اخشیکث (شهری از استان خراسان شمال) باشد، باید به دنبال آن رفت و اینجا جای پرداختن بیشتر به آن را نداریم.

برای گونه دوم مثالهای فراوان با تبدیل ک به س هست که «گیر» را به گونه سیر در می‌آورد و شگفتا که سیر به معنی کوه در این نامها نیز دیده می‌شود:

سیروان در بیجار کردستان

سیروان در بیرجند

سیرگان در چاه بهار و سروان

سیرکن در اراک

سیرجا در چاه بهار

و بالاخره سیرجان که درست به همین معنی کرمان است با تلفظی دیگر! (۲۱)

و این سیر همان است که در گرمسیر، کوه گرم و قشلاق و سردسیر، کوه سرد و ییلاق برجای مانده است.

در زبانهای ایرانی ای قابل تبدیل به آ است مثل واژه های قیر و قار و افتید و افتاد و کوچی و کجا ... و به پیروی از این قانون تبدیل است که سیر به معنی کوه در زبان ارمنی به گونه سار خوانده می‌شود و سار در ارمنی به معنی کوه است و همین سار است که به گونه پسوند در کوهسار نیز به زبان می‌آید و نام گرمسار به عنوان شهری در کنار کوه گرم هنوز این پسوند را در خود نگاه داشته است.

سیر به شیر بدل می شود .

در «شیران بر آفتاب» شهر کرد (کوه‌های آفتاب رو)، شیرک (کوهک) بیرجند و شیروان، درست به همین معنی کرمان و نیز نام کهن گواشیر و شیر آهن (کوه آهن) بندرعباس (۲۲).

سیر به جیر بدل می شود و در نام جیرفت دیده می شود و جیر به جار در روستای جار اصفهان، جاران رشت، جارو (کوه کوچک) در تهران و اهواز .

جار به چال در کلک چال، سیر چال، توچال تهران (قله‌های شمال تهران)، کپور چال بندر انزلی و شالینگ چال بابل، چالوس (که تنها شهر کناره دریای مازندران است که کنار کوه قرار دارد) چاله زرد مشهد، چاله سیاه اهواز، چال دره شاه آباد و به ویژه گردنه و کوه مشهور چالان چولان بروجرد (۲۳)

بازگردیم به واژه کر

در زبانهای ایرانی کاف، نرم نرمک به گاف تبدیل می شود مثل: لشکر، لشگر و سک، سگ و پروانگان و پروانگان ... و چون واژه کر در این شهر هنوز به گر تبدیل نشده می توان داوری کرد که این نام کهن تر از دورانی است که زبان اوستایی در ایران رواج داشته است و تمدن و فرهنگ کهن پیش اوستایی آن بر تپه‌های خبیس آباد (شهداد)، ابلیس و یحیی نشانه این کهنسالی و دیرینگی است و چه بسا که در آینده تپه‌های باستانی بیشتر با تمدن و فرهنگ کهن تر نیز در این بخش از ایران زمین پیدا شود! اینقدر هست که در تپه یحیی نشانه‌های خطی یافت شده است که چهارصد سال از کهن ترین خط سومری کهن تر است و باستانشناسان تیزنگر را وامی دارد که به افسانه ای که غریبان پیرامون پدید آمدن خط در سومر پرداخته‌اند ژرفتر و بیشتر بنگرند!

اینک جای آن دارد که به نوشته تاریخ نویس بزرگ کرمانی افضل الدین ابو حامد کرمانی که وقایع سده هشتم کرمان را نوشته است بنگریم:

نوبت دولت سامانیان، ابوعلی الیاس را که از عیار پیشگان خراسان بود به کرمان فرستادند و وی سی و هشت سال متصرف کرمان بود و باغ شیرگانی بالیاباد، سرای اندرونا را بنا کرد و خندق «قلعه قره» و «قلعه نو» و بعضی از بناهای کهن از بناهای اوست

مقایسه این دو سخن نشان می دهد که دو قلعه در کرمان بوده است. یکی را تازه ساخته به نام قلعه نو و دیگری قلعه ای که از گذشته باقی بوده است به نام قلعه کهن. این قلعه کهن! در سخن نخست با نام قلعه قره آمده است و واژه قره در این نام قرای ترکی به معنای سیاه نیست زیرا که اگر چنان بود قلعه مقابل آن می بایستی آق قلعه یا قلعه سفید نامیده شود و این قلعه قره چیزی جز قلعه کر (با زبر کاف) نمی تواند باشد، زیرا که در زبان کرمانیان نیز چون کردستان و افغانستان و برخی جاهای دیگر ایرانشهر

آوایی میانه ک و ق از گلو درمی آید که این دو را به هم نزدیک می کند و قلعه کر که در گذشته های دور ساخته شده، قلعه ای است که بر فراز کوه یا کر ساخته اند!
افضل کرمان در این سخن از باغ شیرکافی نیز نام می برد که گونه ای دیگر از سیرگان و سیرجان است، باز به همان معنی!

اکنون بایستی دید که فردوسی از بنای کهن کرمان چگونه یاد می کند؟
یکی دژ بکردند بر تیغ کوه شد آن شهر با او، همه همگروه
و این همان دژ کهن است که از فراز کوه؟ خاموش به شهر امروز کرمان می نگرد و در نگاه خاموشانه اش هزاران رمز و راز و هزاران غم و درد و سوز و گداز نهفته است!

با درود به کرمانیان فروتن و مهربان و آرام که اجازه دادند نسیم سپیده دمان نیشابور و خراسان بر گلستان همواره پرگلشان گذری باشد.



سنگ کر در کرمان که گمان بر آن دارند، از این روی، بدان رویِ سنگ، آوا
نمی رود و سنگ کر است.
آزمایش کردم چنین نیست! و جز این نباشد که چون این سنگ، از کر (کوه)
فرو غلتیده است، چنین نام بدان داده‌اند.

پی نوشت :

۱. اندرز به معنی وصیت امروز است و در پهلوی به گونه «هندرز» به همین معنی به کار رفته. در شاهنامه نیز اندرزها همواره در هنگام مرگ کسان صورت می‌گیرد. اما چون اندرز همواره با پند همراه بوده است، امروز به همین معنی پند به کار می‌رود.
۲. هنگامی که آقای دکتر پرویز وخشوری در زمان تصدی ریاست انجمن زرتشتیان کرمان وقف نامه‌های گذشته را از میان دفاتر کهن پیدا می‌کردند، در چند مورد به چنین صورت از واژه اثر برخورد کردم که بیگمان تاثیر متون پازند خرده اوستا است بر نثر زرتشتیان کرمان.
۳. شترستانی سمرکنت راد کایوس ای کوتان بون فرکنت. سیاوش ای کایوسان بفرجامنیت : شهرستان سمرقند را کاووس پسر قباد پی نهاد، یا پی کند و سیاوش پسر کاووس به پایان رسانید.
۴. نگاه کنید به پشت‌ها، بند آخر رشن یشت و نیز زروان سنجش زمان در ایران باستان رویه ۱۰۸.
۵. در زبان فرانسه این خاصیت را که حرفی در برخورد با حرف صدادار بعدی، خود را نشان بدهد (لی ی زُن) میخوانند و این ویژگی در نام کهن کن و کند که در زبان فارسی هست و مثال در این باره از سدها می‌گذرد که جای بحث در این گفتار نیست.
۶. اینجا روشن می‌شود که نام ماهان کرمان جمع ماه نیست (چنانکه از نظایر آن پیداست)
۷. آمارگران این واژه را به صورت سبحان عربی نوشته‌اند.
۸. جالب توجه است که ویل نیز همچون کن و کنت و کانتیری در انگلیسی و فرانسه به معنی شهر، روستا، و خانه به کار می‌رود.
۹. (ارد) نام بیست و پنجمین روز ماه و نیز نیرو یا یزت توانگری و حافظ خوانواده و عفت عمومی است که در اوستا (اشی) در پهلوی (ارت) در ارمنی (استغیک) خوانده می‌شود.
۱۰. مقایسه اردستان، اردویل، اردهال (در ارمنستان) و اردهال کردستان. همه آشکارا نشان می‌دهد که این همه (جایگاه ارد) است و اکنون اگر می‌خواهید بدانید که چه کسان سالها کرسی نشین و راهنمای فضل و دانش در این کشور بوده‌اند به معنی سازی واژه اردهال در کتاب ایرانویج نوشته بهرام فره‌وشی صفحه ۱۸ بنگرید "واژه اردلان را می‌توان به صورت کهن تر آن artalaan بازسازی کرد : art- araan و معنی آن ایران مقدس باشد!! اگر تنها بخش اردلان ایران مقدس است، دیگر جاهای این سرزمین پهناور از کدام کشورند؟
۱۱. دو واژه هُول و هُوش فارسی است که به شیوه عربی نویسی برخی واژه‌ها مثل طوس و طشت و طهران (توس، تشت، تهران) هر دو با ح و به صورت حول و حوش در آمده است. این دو واژه در هیچ یک از فرهنگهای عربی معتبر ریشه ندارد و بهتر است که همان هول و هوش نوشته شود. واژه نخستین یعنی هول در خراسان به گونه هُولی یا هُولو به معنی حیاط است و در لری و کردی و آبادیه نیز هُوش و اُوشو به همین معنی حیاط است. در بختیاری هال و هوش یا حیاط و هوش با هم گفته می‌شود. این که چطور از یک واژه فارسی مثل هول جمع حوالی ساخته شده در عربی نظیر فراوان دارد مثلا واژه فرعون که از آن تفرعن و متفرعن برآمد. یا واژه یونانی فیلسوف که در عربی فیلسوف شده و از آن فلسفه و تفلسف و فلسفی بر آمده است و مثال در این باره فراوان است.

۱۲. دکتر باستانی پاریزی نیز در وجه تسمیه کرمان به همینجا رسیده است که این واژه از دو بخش تشکیل شده است که بخش دوم آن (مان) است. خوشبختانه وی پس از شکافتن واژه، جای برای روشن شدن بخش اول کرمان باز گذاشته و گفته است که تا پیش آمدن معنی روشن تر، فعلا این معنی را می‌پذیریم (معنی پیشنهادی ایشان)

۱۳. واژه شاه در زبان پهلوی (شا) تلفظ می‌شود چنانکه در نیشابور و بسیاری از گویشهای خراسان و دیگر جاهای ایران. همچنین کوه نیز در گفتار بسیار مردمان ایرانی (کو) تلفظ می‌شود.

۱۴. به زودی در باره کله قند و اینکه چرا به این نوع قند کله قند می‌گوییم سخن خواهیم داشت.

۱۵. بسیاری از واژه‌ها از مغولی به فارسی راه یافته است که ظاهر فارسی نیز دارد مثل (پرچم) که دم گاو تبتی است و مغولان آن را به نوک نیزه‌های خویش می‌زدند و زوزه گرگ می‌کشیدند و یورش می‌بردند. معادل فارسی یا ایرانی پرچم (درفش) است. پرچم تا سده ششم در ادبیات فارسی دیده نشده و با آمدن تیره‌های غز و سلجوق و ... این واژه نیز در ادب فارسی پیدا شد ولی به همان معنی دم گاو تبتی یا غزقاو:

اگر آدم همین بالا و ریش است به نیزه نیز بر بسته است پرچم (سعدی)

دیگر از واژه‌های معروف امروز که از زبان مغولی و تاتاری به ایران آمده چاقو و قیچی است که چون (چ) در خود دارد شکل فارسی به خود گرفته در حالیکه واژه چاقو در تمام زبانهای ایرانی وارد است و دو واژه برابر قیچی داریم: یکی قیچی کوچک که به کارهای خانگی می‌آید و نام آن (ناخن ویرای) است و دیگری قیچی بزرگ که برای بریدن پارچه‌های کلفت یا بریدن پشم گوسفندان به کار می‌رود و آن (دو کارد) است. واژه دو کارد هنوز در میان گوسفندداران کاربرد دارد اما (ناخن ویرای) فراموش شده است.

شقایق نیز از این دسته نامها است که از زبان آن مهاجمان به زبان فارسی آمده و برابر ایرانی آن لاله کوهی است که کوچکتر از لاله دشتی باشد.

۱۶. برای آگاهی بیشتر درباره این نام ایرانی به تاریخ بلعمی و طبری نگاه کنید که هنگامی که سربازان عرب در تیسفون به دلیل هوای نمناک آن بیمار شدند و گزارش به خلیفه دوم رسید، دستور داد که معماران ایرانی در جایی که هوایی نزدیک به هوای بادیه داشته باشد شهری بسازند و روستایی به نام کوفه در خاک ایران را برای آن کار برگزیدند که کنار کوهی بود و همان نام را داشت.

۱۷. این کلیدر همان بهشت زیبایی است که این روزها کتابی از دولت آبادی بنام آن منتشر شده است و دره ای بس زیبا است که تپه ای خشک جلو آن را پوشانیده است. چنانکه از میان دشت گسترده (میدان) آن دره را نمی‌توان دید و به همین دلیل سپاهیان چنگیز هنگام عبور از آن دشت، کلیدر را ندیدند و آنجا را نیز چون دیگر جای‌ها تباه نکرده‌اند. مردمان کلیدر به زبان فارسی دری نیشابور باستان سخن می‌گویند. نام کلیدر نیز به همین روی گذاشته شده است که در آنجا دروازه کوه بینالود از سوی غرب است.

۱۸- سالها پس از این سخنرانی آقای عباس خالقی نژاد به من نامه نوشتند که در کرمان کوهی بنام کل آلا هست که کوه شاهین (عقاب) بوده باشد؛ کلی = کوه، و آلا = شاهین! از ایشان سپاگذارم.

۱۹. فرهنگ پهلوی چاپ دوم ۱۳۵۲، رویه ۲۵۸

۲۰. همان، رویه ۲۶۸

۲۱. هنگامی که سخنرانی من در سالن کارخانه خورشید کرمان به پایان رسید آقای دکتر رجایی خراسانی برای تأیید سخنان بنده یاد آور شدند که بر سر راه ماهان سنگی بزرگ از کوه افتاده است که کرمانیان آنرا سنگ کر می‌نامند و چون سنگ را نمی‌توان کر ناشنوا به شمار آورد و این سنگ از کوه افتاده، پس واژه کر (با زبر کاف) به معنی کوه، هنوز درباره این سنگ رایج است. از آقای دکتر جهانگیر اوشیدری نشان سنگ را پرسیدم، ایشان گفتند که سنگ کر در محل برخورد راهی است که از مشتاقیه و کوچه ماهان به جاده سر آسیاب می‌رسد، و در دیداری دیگر از کرمان، نگاره آن سنگ را برداشتم که پیوست گفتار است.

۲۲. توجه بدین گونه نامها نشان می‌دهد که استان کرمان بیش از هر جای دیگر نامهای همراه با کوه را دارد و آن هم بدین روی است که کرمان را بیش از هر جای دیگر ایران کوه پوشانیده است و بلندترین مجموعه قله‌ها را در این بخش از ایران زمین داریم و

جالب است که بدانیم خود شهر کرمان بر بلندای ۱۸۰۰ متری از رویه دریا قرار دارد! در سمینار کرمان شناسی ماکتی از استان کرمان دیدم که به خوبی نشان می‌دهد که میهن کوهستانی بر این استان برازنده است زیرا که سراتاسر آن را کوه پوشانیده است و اگر گرداندگان سمینار عکسی از آن بگیرند و در کنار این گفتار به چاپ برسانند، همگان خواهند دید که نیاکان ما چگونه نامها را با دلیل و تعمیق بر جای‌ها می‌نهادند.

۲۳. جای آن دارد که در اینجا نام شیراز آورده شود که آن نیز شهری در کنار کوه است و بدین روی شیراز نامیده می‌شود. توجه به دو گونه از تلفظ شروان و مقایسه آن با دو گونه نام کرمان جالب است:

شروان شروان

کرمان کیرمان

۲۴. اگر بخواهم همه گونه‌هایی که از این دست واژه‌ها به معنی کوه، در جای جای ایران زمین بر نام روستا و شهرهای ایران هست، بیاورم سخن بسیار گسترده می‌شود و در خور این گفتار نخواهد بود و تنها در اینجا اشاره ای به گستردگی این دریای موج خیز ابر انگیز زبان های ایران می‌کنم و خواننده را هشدار می‌دهم که به خود بیندیشد که اگر در درازنای یک هزار سال، تغییری بر یک واژه، مثلا کرمان پدید نیامده است می‌باید چند ده هزار سال بر دامنه^۴ این زبان عظیم گذشته باشد، تا این همه تغییر و دگرگونی را در امواج در هم آویز و خیال انگیز آن ببینیم!

تاریخ ایران بسیار بیشتر از دو هزار و پانصد سالی است که با خرج و هزینه فراوان می‌خواستند به ایرانیان بقبولانند و این سخنان را به گونه ای گسترده تر در (داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی) که اکنون در زیر دست دارم، برای جوانان بیدار دل ایران می‌نویسم. به یاری یزدان!